



مبارزات دهخدا و یارانش علیه محمد علی شاه در اروپا (۲)

علی اکبر دهخدا (از عکسهای دوران اقامت اروپا)

این گفتار منحصر بر اساس نامه‌ها و یادداشت‌هایی است خطی که از دهخدا و یاران او نزد ابوالحسن معاضد السلطنه بجای مانده است و اکنون در اختیار آقای دکتر حسین پیرنیا استاد دانشگاه است. معاضد السلطنه پس از اینکه مرکز مبارزه‌ای که در شهر ایوردون سویس با کمک دهخدا و چند تن دیگر تشکیل داده بودند از بین رفت اسناد موجود را با خود به ایران آورد. آنچه از آن اسناد اکنون باقی است بیشتر از یکصد و پنجاه نامه نیست و بی‌تردید قسمت زیادتری از آن مفقود شده است.

ضمناً گفته شود که در سال ۱۳۲۷ دوست دانشمند آقای دکتر عبدالحسین نوائی از سه چهار نامه این مجموعه در مقاله خود استفاده کرده‌اند و در کتاب «فتح تهران» منعکس شده است.

در باره روزنامه صور اسرافیل تفصیلی در مقاله حاضر نمی‌آید زیرا تجدید چاپ روزنامه صور اسرافیل بهمان شکل و صورت اصلی توسط موسسه انتشارات امیر کبیر عنقریب انتشار می‌یابد و در آنجا شرحی را که در مورد روزنامه لازم بوده است گفته‌ام. نویسنده فاضل آقای باقر مومنی هم مقاله دلپسند و با ارزشی در باره صور اسرافیل دارند که ابتدا در مجله انجمن کتابداران ایران و بعد بطور جداگانه طبع شده است. شرح احوال شخص دهخدا هم در مراجع مختلف آمده است، از جمله در جلد مقدمه لغتنامه بقلم دکتر معین و سید حسن تقی‌زاده و در کتاب مهدی بامداد و در مقدمه دیوان دهخدا بقلم دکتر معین.

در گفتار حاضر بیشتر از نامه‌های دهخدا و معاضد السلطنه و قزوینی استفاده شده است و گاهی از میرزا قاسم خان و حسین طهرانی. اما در این مجموعه نامه‌هایی از امین‌الملک مرزبان، یحیی دولت‌آبادی، سید محمد صادق طباطبائی، صاحب‌نق قمی، محمد علی نظام السلطنه، حشمت، حسین بدر، عباس‌خان، ظهیر السلطان، براون، تقی‌زاده، میرزا آقا، ممتازالدوله، مخبر السلطنه، امیر اعظم وجود دارد که ضمن کتابی مستقل در دست طبع است.

ایرج افشار

چيست؟ موجب شد که هم تحسین عندهای را که از وحشت دستگاه سلطنتی ستمها دیده بودند برانگیزد و هم زبان انتقاد جمعی را که از آن دستگاه انتظار و امید یا وحشت و ترس

نشر شماره اول صور اسرافیل و لوله‌ای در میان ایرانیان افکند. صلابت نوشته‌های دهخدا با ارائه سرمقاله بسیار اساسی و مهم شماره اول آن ذیل عنوان «طبیعت سلطنت

داشتند بکشاید. البته درین میان معدودی هم سختی و تندی بی ملاحظه صوراسرافیل را از لحاظ روش مبارزه نامناسب می دانستند. شاید می ترسیدند که با این ترتیب روزنامه افول کند و مستبدین را بهانه ای بدست آید که به قلع و قمع آزادیخواهان پردازند. از میان آن دسته ای که از لحن صوراسرافیل ترسیده بودند مشخص ترین نام، نام مخبر السلطنه است. او والی آذربایجان بود و همیشه از کسانی بود که در دستگاه دربار و حکومت منصبی داشت. پس عقیده اش به امید آنکه راه مماشات و مصلحت جوئی مسدود نشود اینطور بود (درنامه ای خطاب به دهخدا):

«نمره اول صوراسرافیل رسید. ملاحظه گردید. سرور مخلص به حزن مبدل شد. درست سیاق کلام خلاف مصلحت امر و زری است. میدانم نفس مردمن در سینه آتشین شما اثری نخواهد کرد.»

دکتر جلیل خان ثقفی مقیم پاریس هم درنامه خود به مخالف بودن عقیده عده ای با مندرجات صوراسرافیل اشاره می کند و خود را علی الاصول موافق نشان می دهد و معلوم می شود که اکثر رجال و سیاسیون ایرانی که در آنجا جمع شده بودند روش نویسندگان و دایر کنندگان صوراسرافیل را نمی پسندیده اند و سختی و تندی مقاله اول شماره اول آنها را ترسانیده بود. جلیل خان در نامه ۸ فوریه نوشته است:

«روزنامه گرامی صوراسرافیل را برای تمام آقایان ایرانی بغیر از این عبد ذلیل ارسال مرحمت فرموده اید در صورتیکه بدبختانه مشرب و مسلك تمام آنها بکلی مخالف با مقصود اصلی مقاله افتتاحیه ... و بقیه مرقومات و مسائل آن است ... بعکس بنده که فقط با بعضی کلمات و الفاظ و تصریح پاره ای عبارات و منظومات آن همراهی ندارد (آن هم اعتراض نمی نماید) و الاصل تمام مطالب و معانی آن صحیح و در درستی و استحکام این عقیده بهیچوجه جای شبهه و محل کلام نیست. باید همین مسلك را از دست نداد و پا از این طریقه حقه نکشیده بیان واقع و حقایق را به زبان ملایم و معقول نوشته و منتشر نمود...» نمونه ای هم از عقیده موافق یکی از ایرانیان مقیم وطن را که به روزنامه رسیده بوده است نقل می کنم و آن از شخصی است به نام شریف بن احمد رشتی در نامه ۲۰ صفر ۱۳۲۷.

«در تحقیق امر سلطنت و موهبتی بودن آن (که صوراسرافیل توجیه کرده است که ذکر آن در قانون اساسی اعتباری منطقی ندارد) بیانی بهتر تصور نمی شود.» یک عقیده دیگری که حتما باید نقل کرد و نسبت به آن غور رسی کرد شرحی است که ادوارد براون به معاضد السلطنه درباره همین مقاله نوشته است و در حقیقت نمونه ای است از آراء دسته سوم: براون در مکتوب ۱۰ فوریه ۱۹۰۹ می نویسد:

«درباره صوراسرافیل رای مخلص را جویا شده بودید بنظر مخلص اینطور سخت نوشتن در خصوص شاه در احوال حاضر فائده ندارد و شاید سبب مضرت باشد. هرچه می گوئید راست است ولی گفتن هر حقیقت مصلحت نباشد و می ترسم این نسخه در دست بعضی از دربارها بیفتد و آنها به شاه نشان بدهند و بگویند که مشروطه خواهان راضی نمی شوند الا به قلع و قمع شما. پس مجال است با ایشان فکر مصالحه بکنید، باید آنها را دشمن جانی خود بدانید

و هیچ مسامحه نکنید. این است فکر مخلص بطریق اجمال. خدا کند که این نمره صوراسرافیل با وجود حسن نیست مؤلف نمره تلخ ندهد!»

درینجا بدنیست نگاهی به مساله «طبیعت سلطنت چیست» صور اسرافیل بیفکنیم و ببینیم چه عقیدای را ابراز کرده بود که هم مصلحت جویان و هم منتظران حکومت آن را پسندیده بودند. این مقاله سه صفحه از روزنامه را گرفته است و مجال نقل همه مضامینش درینجا نیست. آنچه مهمتر است اینکه نوشته است:

«در ممالکی که جهل جای علم، زور جای حق و اوهام جای حقایق را گرفته است سلطنت موهبتی است الهی، یعنی خداوند متعال حقوق، حدود و اختیارات هر قطعه ای از زمین را به دست يك نفر از افراد اهالی همان قطعه گذاشته و وجوب اطاعت دیگران نیز به او در علم ازلی خدا گذاشته است. اهمیت این امر مارا و گمان می کنیم پس از طرح آن هر متدین عاقلی را نیز بر آن می دارد که با کمال دقت در حقانیت و بطلان آن غور کنیم»

پس از اینکه مقداری مطلب درباره مخالف بودن عقل و شرع با سلطنت استدلال کرده است می گوید «در صورتیکه عقل و شرع هر دو از آسمانی بودن سلطنت ابامی کنند منشاء حدوث این خیال در اذهان عامه چیست و حقیقت امر کدام است؟ منشاء ضعف خیال نادان در برابر عظمت امور و بی اثر ماندن عقل جاهل در مقابل بزرگی وقایع است.» نویسنده به این نتایج می رسد که:

«وقتی از همان آدم معتدل و عقل بی غش سؤال کنند که رابطه تو با شاه و رابطه او با تو چیست؟ ادا در مقابل عظمت شکوه سلطنت و کثرت حشم و زیادی اموال او نمی تواند باور کند که رابطه او هم با شاه همان رابطه او با مستاجر بایع، نوکر، عیال، بقال است. و سلطنت او هم از جنس فرار دادهای بین اتینینی و تخلف از مشروط منتج خلع او از سلطنت باشد.»

و بالاخره می گوید که چون جهل برخاسته شود: «همین قوت کافی است که سلطنت را در عداد سایر اعمال یومیه خود بگذارد و از بستگی مخصوص سلطان به عالم بالا، تایید او از غیب و انتخابش از جانب خدا بگذرد.»

این انتقادات سیاسی و فلسفی در حقیقت ایرادی است از نویسنده صوراسرافیل بر متن قانون اساسی، ولی چون در آن هنگام همه حجابها از پیش چشمان مردم برداشته نشده بود صوراسرافیل انتخابی بودن پادشاه را مطرح می کند. می گوید:

«پس از مرگ او باز سلطنت به اشجع و اعقل قوم یعنی کسی که دارای همان صفات باشد واگذار شود. و در حیات نیز در صورت فقدان صفات مزبور بالطبع از سلطنت خلع گردد.» و برای تایید نظر خود، خلع طهماسب صفوی از سلطنت در عهد نادرشاه را موردی دانسته است کسه ملت بدان عمل کرده بوده است و این عمل را ناشی از آن دانسته است که نصب سلطان بر اساس قرار داده است و بالاخره در نهایت می نویسد «سلطنت جز اجماع اختیاری مردم به اطاعت يك تن چیز دیگر نیست و هر وقت باز بخواهند همان اراده آنها برای خلع او و نشاندن شخصی یا هیاتی

که همیشه برق حقیقت از تصادم افکارشان برمی خیزد بجای او کافی است.

پیشنهادهایی هم درباره تنوع مطالب روزنامه شده بود. از جمله حاجی میرزا یحیی دولت آبادی در نامه ۱۳ صفر ۱۳۲۷ نوشت:

«حالا که این روزنامه در خارج طبع می شود ان شاء الله اهتمام باید کرد که بزرگ شود و اقلا يك قسمتی از حواجی ملیه را در مطبوعات اداره کند و در هر نمره باید ترجمه از آرتیکلهای جراید خارجه راجع به ایران هر کدام اهمیت دارد درج باشد.»

و همان شریف در همان نامه متذکر شده است: يك اسطوانه (مرادش ستون است) از جریده را اخبارات مفیده و یا اکتشافات جدیده محتوی کنید به نظر خیلی خوب می آید.

ضمنا این شریف رشتی از نکتهای که صوراسرافیل

در انتقاد از غیوران رشت و تبریز گفته بودرنجیده است و می نویسد:

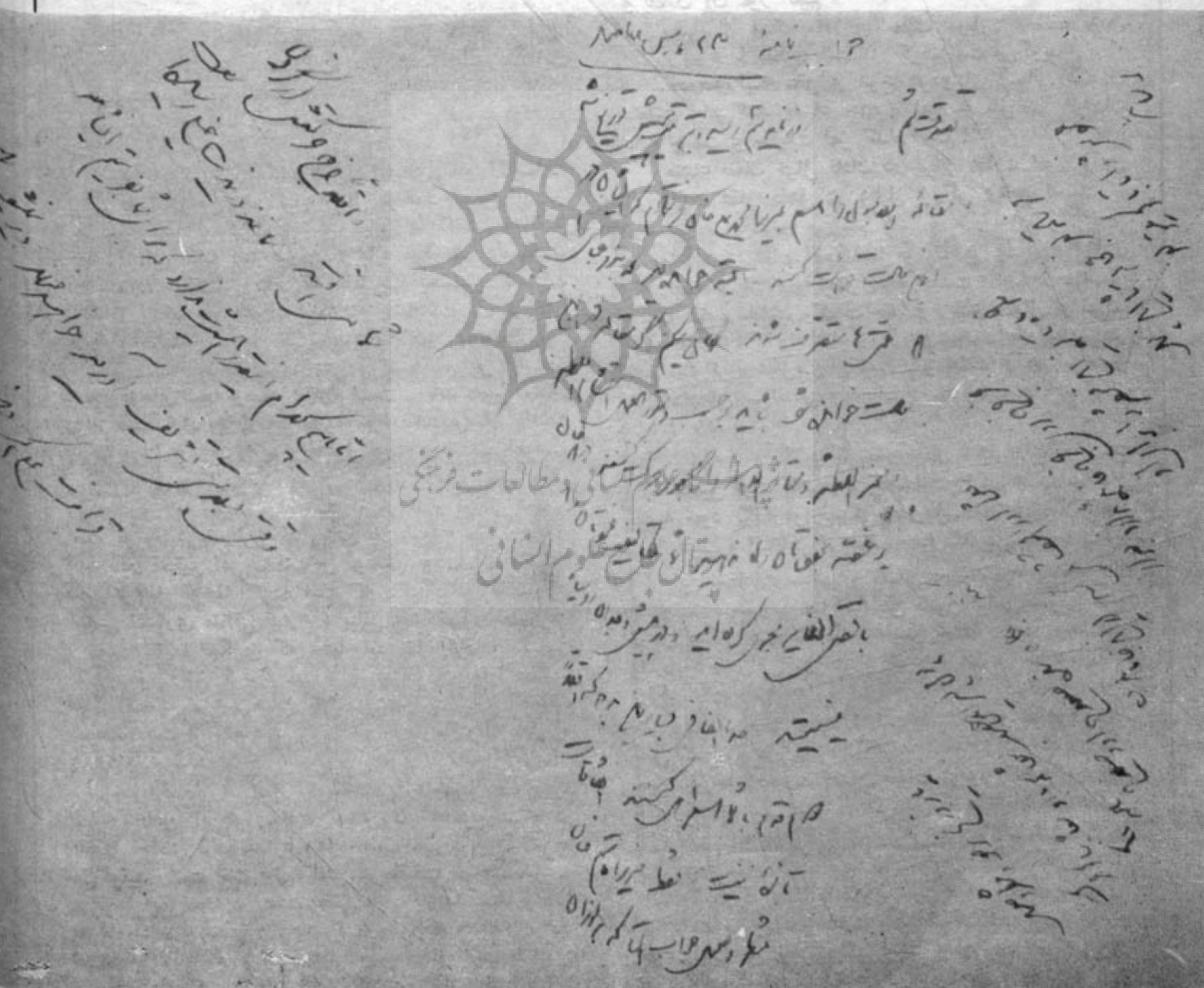
«.. پس از آنکه هیچ ایالتی غیر از آذربایجان مانند اهالی گیلان حرکات غیورانه نکرده جنابعالی حق نداشتید نیزه مضمون را پهلوئی آنها بند کنید مگر نشنیده اید آقابالاخان حاکم رشت و پسرش و چند نفر از بستگانش مقتول به ضرب نارنجك و ششول [شده اند].»

صور اسرافیل فرنگ بیش از سه شماره نشر نشد و در آخرین شماره آن شعر مشهور دهخدا در رثای میرزا جهانگیرخان با مطلع جاودانه

ای مرغ سحر چو این شب تار

بگذاشت ز سر سیاه کاری

انتشار یافت. این شعر را همه ناقدان تازه سخن و حتی ادبای سبک کهن تمجید کرده اند ولی هیچوقت عقیده خود دهخدا را درباره آن نشنیده اند و من حالا آن چند کلمه ای



نمونه ای از نامه های دهخدا به معاضد السلطنه

را که دهخدا ضمن نامه‌ای به معاضد السلطنه درباره آن نوشته است نقل می‌کنم :

«وصیت نامه مرحوم میرزا جهانگیر خان را که بنا بود به شعر بسازم تمام کرده‌ام . حاضرست . بنظر خودم تقریباً در ردیف اول شعرهای اروپائی است . اگرچه دختری را که نشن تعریف کند برای دانش خوب است.»

نکته دیگری که علی‌الظاهر درباره این شعر بلند و پایدار در این اسناد یافته‌ام یادداشتی است از دهخدا به قزوینی بر پشت پاکتی که دهخدا در تاریخ ۵ ژانویه ۱۹۰۹ از ایوردون به پاریس ، به توسط قزوینی برای معاضد السلطنه فرستاده بوده است . می‌نویسد .

«تصدقت بروم . جان من ! این کاغذ را به هر سرعتی که ممکن است به جناب معاضد السلطنه برسانید . برای اینکه وقت می‌گذرد . چند تا شعر ساختم برات می‌فرستم . تصحیح کن پس بفرست . می‌خوام بدم صله بگیرم .»

مبارزات هیات ایوردون

گفتیم مبارزینی که در اروپا درصدد منکوب کردن قدرت محمدعلی‌شاه بودند ۳ دسته بودند . جمعی در لندن و جمعی در پاریس و جمعی در ایوردون . هر یک ازین سه دسته سبکی خاص و نیاتی هم خاص داشتند .

اعضای هیات ایوردون در عقاید خود تندتر بودند و چون توانسته بودند روزنامه ایجاد کنند طبعاً افکارشان بیشتر و منظم‌تر نشر می‌شد و مخصوصاً ایرانیان (دوایران) می‌توانستند بهتر به نیات سیاسی و فکری آنان پی ببرند و چون هیچ نوع روزنامه آزاد دیگری در ایران نشر نمی‌شد شماره‌های صوراسرافیل چون ورق زردست به دست می‌رفت . و نوشته‌های مندرج در آن جلوه‌ای از پهلوانی و آزادگی داشت .

مبارزه این گروه‌ها در دو جبهه و بردونوع بود: یکی مبارزه اصلی که برضد حکومت ایران و شخص محمدعلی‌شاه بود و دیگر مبارزه‌ای فرعی بود که با ایرانیان مقیم پاریس پیش آمده بود :

ابتدا باید دید که روحیه هر یک از یاران موثر در جمع ایوردون چه بود . گفتیم دهخدا ابتدا در پاریس بسود و در همان وقت ، معاضد السلطنه در لندن . دهخدا از شدت بیکاری و خستگی و گرسنگی و سختی غربت دچار یأس و نومیدی شده بود بحدی که کارش بدانجا کشیده بود که در نخستین نامه موجود خطاب به معاضد السلطنه نوشت: «تصدقت شوم ، تعجب می‌کنید که چرا فلائسی با اینکه امروز در ظاهر و معنی کسی را نزدیکتر از من ندارد در جواب کاغذ یا در نوشتن شرح حالات مضایقه می‌کند . مطلب صحیح است . اما برای جواب فقط باید جنابعالی خودتان را به جای من بگذارید و آنوقت به من حق بدهید . یک عمر زندگی سرگردان ، یک دنیا استعداد و امیدها دررفته با دوستان ، با خون دل زندگی ، و تحمل آن مخاطرات که شرحش برای جنابعالی ضرور نیست و از همه بدتر و موثرتر مایوس شدن از چهار نفر رفیق که برای اتکاء و اتکال اخلاقه‌ی آخرین ملجاء و بالاترین مایه‌های استرضاء

قلب ناکام ورمیده بوده‌اند . انسان هر قدر بر خودش مسلط باشد و هر چند که در مقابل همه نوع ناملایمات نلرزد اما وقتی که تنهایی خودش را محقق ببیند آنوقت تمام امید هایش متطوع و ملایمات حیات (اگر باشد) در ذهنش تلخ‌تر از حنظل خواهد شد . برای من پاریس حکم طهران و تبعید حکم تکفیر و گرسنگی در غربت حکم بدبختی در وطن بود . اگر در میان همه این مصائب باز یک وقت در عین استغراق در منجلات بدبختی از گوشه خیال تصویر یک نفر دوست صادق سر می‌زد و با اشارات روحانی بستگی مرا به خود و رابطه خودش را با من ظاهر می‌نمود اما افسوس که الان تمام دوستان پیش خودم را همیشه جز یک صورت مهیب و باطن بی حقیقت نمی‌توانم تصور بکنم و از ایمن رو تقریباً از زندگی و آنچه که در آن هست بغایت زده و متنفرم و گمان می‌کنم که راحت در عزلت کلی یعنی مرگ است . اما این شهد مصفا خودش مذاق مرا شیرین خواهد کرد یا باید دنبالش رفت و تحصیل کرد ؟ اینجا همان نقطه تردید و موقع امتداد بلیات من شده است و امیدوارم عن فریب یک عزم مردانه رشته این تردید را قطع کرده و مرا ازین مصائب و جنابعالی را از تذکار آن برهاند .»

در دنبال این عبارات که میزان یأس و نومیدی دهخدا را خوب نشان می‌دهد دهخدا نوشته است آنها که چهل نمره روزنامه را پیشاپیش مطالبه کرده‌اند .

تصور میکنید من همان گسم که در طهران در میان لذائذ تام و تمام زندگی محاط به دوستان یکدل ... به امید مرگ در راه دوستان ، وطن ... خودم را معرض مهالك کرده‌ام می‌نوشتم آنچه را که خوب میدیدم و هیچ نمی‌دانند که الان یأس تا چه حد و ناامیدی من تا چه اندازه است...» و دنباله‌اش را پیش ازین دیدیم ، و در دنبال آن دنباله ، وضع و حال خودش را در قبال کسانی که بر او طعنه می‌زدند و آزارش می‌دادند اینطور نوشته است و حق آنست که بی تلخیص کردن خواننده شود :

«چند نفر هم بی اراده و فقط برای اینکه بیشتر مرا اذیت کنند و این چند ساعت یا چند روز آخر مرا هم از این تلختر و مشوش‌تر بکنند (بایک آلتی که برای شب نامه‌نگاری هم کافی نیست و برای یک ورق چاپ کردن جان (یک کلاه ناخوانا) را می‌گیرد و آخرش هم لایق‌تر و نامفهوم یک ورق چرک آبی به دست می‌دهد) شب و روز طعن و طنز می‌زنند که فلانی کاره‌نیست و فکری جز وقت گذراندن ندارد . در جواب این اشخاص فقط لازم است بگویم برادرهای عزیز من وزارت کردید ، ریاست کردید ، دزدیدید ، بردید ، خوردید و الان هم فرقی که در زندگی‌تان پیدا شده است همین است که پولهااتان را آورده‌اید در مملکت آزاد و با تجمل‌تری عیش می‌کنید . اما آن کسی را که مورد ملامت قرار داده‌اید خودش تا گلوزیر قرض یک نفر زن پانسیونراست که در مقام مطالبه جوابی جز خودکشی ندارد و اهل و عیالش در طهران پریشان و معطل و گذشته از هزاران زحمت و صدمه برای نان یومیه معطل‌اند . و امروز بعد از آنکه دیگر خودتان را تمام کرده‌اید آدمی شصت تومان برای رهائی وطن خود داده‌اید و اسبابی فراهم کرده‌اید که خدای واحد شاهدست فرستادن اوراقی را که با آن آلت منحوس نوشته می‌شود برای ادنی ژولیک روسیه اسباب ننگ وطن و خود من است . آیا به که می‌توان گفت

MAISON FONDÉE EN 1895

VILLA VICTORIA

PENSION DE FAMILLE

Ch. Alexandry Prop.

11. Rue Denis POISSON (anciennement Rue Poisson) PARIS (XVII^e)

Quartier de l'Étoile. Avenue de la Grande Armée, près l'Arc de Triomphe, du Bois de Boulogne
des Stations de la Gare de la Porte Maillot du Métropolitain et 4 Autobus. Bureaux de Poste, Télégraphe et Téléphone (même rue)

DANS HOTEL PARTICULIER
CONFORTABLES CHAMBRES MEUBLÉES

TABLE D'HÔTE A 12^h 1/4 et 7^h 1/4

Déjeuner 2^f 50 et Dîner 3^f

CUISINE RECOMMANDÉE

VIN COMPRIS

TRÈS SOIGNÉE

Pension complète a des **PRIX MODÉRÉS** suivant Chambre
Arrangements pour familles et séjour prolongé



English spoken
Man spricht Deutsch

انا کا نام ویتوریا ہے
پارسی میں لکھا ہے
میرزا سلیمان خان نے
یہ خط لکھا ہے

Paris 6

۱۱۱۰

میرزا سلیمان خان
پارسی میں لکھا ہے
میرزا سلیمان خان نے
یہ خط لکھا ہے
انا کا نام ویتوریا ہے
پارسی میں لکھا ہے
میرزا سلیمان خان نے
یہ خط لکھا ہے

نامه دهخدا از پاریس به معاضد السلطنه و بیان وضع سخت زندگی شخصی و اشاره به خودکشی

بوده است که نمی توانسته است روزنامه صوراسرافیل را برای مبارزه تجدید نشر کند .
اما معاضد السلطنه درین ایام روحیه ای قوی داشت و در همین اوان طی نامه ای به یکی از اقوام خود درنائین به نام میرزا سلیمان خان نوشت (۲۵ ذی القعدة ۱۳۲۶ = ۱۹۰۵)

که در میان این همه وزراء ، رجال ، اعیان و متفرقه که امروز به تهمت وطن پرستی تبعید شده اند آنقدر فداکار نیست که دوهزار تومان برای فراهم کردن اسباب طبیع یک ورق روزنامه صرف کنند .
پس سوز دل و یاس دهخدا ی تبعیدی ما ازین باب

«احتمتها گمان می کنند این مشروطیت ایران از وجود بنده و چهار نفر دیگرست و نمی دانند که این فقره ربطی به بنده و عمرووزبند ندارد. کار طبیعی روزگار است و خواهی نخواهی خواهد شد. فرضا بنده و چهار نفر دیگر هم از میان رفتیم هزار نفر دیگر جای ماها را خواهند گرفت. تخم مشروطیت و عدالت مثل تخم خشخاش و خاکشیر می ماند. هر يك دانه اش هزار دانه می شود و درختش مثل درخت بید و زبان گنجشک است. هر قدر سراو را بزنند بیخش محکمتر و جوانه های رشید از او می روید.

حالا هر قدر دولت درباره استبداد سعی نماید و ظلم نماید طالبین عدالت زیادتر می شود و اساس مشروطیت محکمتر می شود. هر قدر مشروطه طلبها را متفرق نمایند بنیان عدالت استوارتر می گردد. درخت عدالت همیشه از خون آبیاری شده است و نمو او به دست ظالمین بوده است... ما می خواستیم خودمان میوه آن درابچشیم و لذت ببریم دولت و ملت هر دو آسوده بشوند. رعایای دهات از فقر و ذلت خارج شوند.. نعمتهای خدا داد را از زیر خال شیر و بیاوریم و سلب احتیاج از امتعه خارجه نمائیم... اولیای دولت علیه نفهمیدند و خواستند ایران مثل امارات بخارا باشد... حظ و لذت فقط این را می دانند که فلان مظلوم رعیت بیچاره را بچاپند یا خانه اش را خراب نمایند... سیدجمال الدین تخم را کاشت و جوانه های او با کمال رشادت روئیده است.

قوت قلبی که معاضد السلطنه داشت و این نامه حکایت تمام از آن دارد موجب شد که بتدریج دهخدا را هم در کار گرم کرد و امیدوار ساخت. گواه را نامه دیگری است از زوبه معاضد السلطنه که تاریخ پستی از آن بر روی پاکت ۱۵ نوامبر ۱۹۰۸ است :

«حال من آن بود که نوشتم (اشاره ای است به موضوعی یولی خود) و کار هم این بوده است که تا حال يك مقاله مفصلی نوشتم که دبیر الملک به ممتاز الدوله داده پس از کمی اصلاح در روزنامه «دبا» درج شده و مقاله دیگری هم خیلی جاذب و فوق العاده کشنده نوشته دادم ترجمه کردند و در انجمن اخوت اسلامی در حضور احمد رضا بیک که تازه به پاریس آمده بود خواندم فوق العاده اثر کرد خیلی احمد رضایک بخصوصه را متاثر نمود. گفت تا حال آنچه توانسته ایم کمک به آذربایجان کرده ایم و در همه جا که رفته بودم و مذاکره ایران و عثمانی را باهم کرده ام و مخصوصا دو نفر صاحب منصب نمره اول برای فرماندهی قشون ستارخان فرستاده ایم و بعد از این هم قول می دهم که نهایت سعی خودم را در استخلاص ایران بجا بیاورم.

دیگر مقاله تشکر نامه مانند نوشتم که بیست و سه نسخه فرانسه آن را برای رپوترها و روزنامه نگارهای انگلیسی از طرف کلنی ایران فرستادیم. خدا پدر حاجی میرزا آقا را بیامرزد که قریب ده بیست فرانک برای خرج پست و غیره آن داده و کار صورت گرفت.

دیگر از کارهایی که خیلی مهم است و عن قریب تمام افکار عقلای فرانسه و اقلام روزنامه نگارهای اینجا را که تا به حال ساکت مانده اند به حرکت می آورد تحریک کردن یکی از خانمهای شاعره و نویسنده مشهور اینجا است که بر حسب گفته

خودش ندیده به من عاشق بوده است و روزنامه صوراسرافیل را در «دبا» و «روو دومند موزولمان» و ژیل بلاس و «لوژورنال» و «روو ایسلامیک» و چندین روزنامه دیگر ترجمه کرده است. این خانم در فرانسه نسبت به ایران همان احساسات را دارد که جناب پرفسور برون درلندن. عجالتا دوازده روز است که روزی شش هفت ساعت با این خانم مشغول ترتیب يك کنفرانسی درباره ایران هستیم. این کنفرانس که تقریبا در هفت هشت مجلس خواهد شد مرکب است از اطلاعات کامله ای از تاریخ و اخلاق و آداب ایرانیان و از تغییرات مختلفه ای که درازمنه متفاوته برای ایران دست داده و از موافقت نامه ای که اسلام حقیقی با اصول عصر حاضر دارد و نیز از تغییراتی که ایران به اسلام داده و آن را موافق حال و مشرب خود کرد و دیگر از اولین نهضت ایرانیان به طرف اخذ اصول عصر جدید که از زمان میرزا تقی خان امیر شروع شده و از سیدجمال الدین افغان و میرزا آقاخان کرمانی و حاجی شیخ هادی مجتهد و مرحوم امین الدوله و پرنس ملکم خانو ذکاء الملک و مرحوم میرزا علی محمدخان پرورش و حبل المتین گذشته به ابتدای شورش اخیر ختم می شود. ورشته های بعد از آن از علل شورش شروع کرده خدمات مجلس را درین مدت به ایران با شرحی اکمل بیان می کند و نیز تحریکات اجانب را در خلال کار ایران مدلل می داند و بعد از آن اوضاع کودتا و وقایع اخیره بوجهی مشبع بیان می کند. این خانم بواسطه شهرتی که در عالم مطبوعات دارد تمام روزنامه نگارها و رجال بزرگ و نویسندگان کاری و علما را تقریبا به این کنفرانس دعوت خواهد کرد که تقریبا در هر مجلس قریب هزار نفر از این قبیل اشخاص خواهند بود و البته می دانید که چه اثری این اطلاعات صحیح درینجا خواهد بخشید و بعد از آنکه در روزنامه شروع به کار شد چطور زود به تمام دنیا سرایت خواهد کرد. برای اینکه چنانکه مسبقا فقط روزنامه های فرانسه است که بین المللی و عالمگیر است و روزنامه های سایر بلاد هر چه هم که مهم باشد از دایره دیپلوماتهای دول تجاوز نمی کند.

باری اگر بلوطها پر اشتمل نکنند و سلامت مزاج تا آنوقت که این کارها تمام شود زیاد از دست نرود گمان می کنم که با این تنهایی و قدچوگان شده گوئی بزخم و بعد از آن هم از خدا خواهش کنم که پیش از تحمل ننگ خود کشی، فرک طبیعی بیاید و از این ناملايمات يك دفعه راحت کند.

البته می بینید او یکسره و بکلی هم نتوانست بر روح مایوس خود غلبه کند. ولی میان این نامه تا آن نامه فرسنگها فاصله افتاده است و دهخدا فعال و پرتوان بوسیله قبول فعالیت های مختلف از جمله دل بستن به نوشتن مقالات در جراید فرانسه و نیز نفس گرم آن خانم نویسنده، جان خسترا کمی آرامش داد و آماده مبارزه ای نو شده است.

از ایران اخبار خوشی نمی رسید. تبریز در قید محاصره قوای محمدعلی شاهی بود. هنوز گیلان طغیان نکرده بود. ناچار انتظار ایرانیان خارج برین بود که از چند نقطه دیگر وطن صدائی بلند شود. همانطور که میرزا آقا فرشچی در نامه ۱۸ اوت ۱۹۰۸ خود از پاریس به ژنو خطاب به معاضد السلطنه نوشت :

«اگر در دوسه نقطه ایران صدا به صدای تبریز بیا میدادند ابد مستبدین قاب مقاومت نمی آوردند.»

او است روزنامه بخوانند میدانم که فی
 انج طلب را غیب آقا یوسف بشمارد لعل
 نعل او در سینه معجم که سینه بر این خستیم
 این در صورتی که در لعل در آن روزنامه
 که در سینه روح کرده اند در صورتی که
 این کارها تمام غراب است که در این
 تر با بنفشه دو برابر است در این سینه
 یک حال داریم غیر آنکه آنها از یکدیگر
 دانند را میسر از آنکه را در صورتی که
 در این سینه از آن صورتی که در این
 که از آن سینه زنده است و در این سینه

این سینه از آن صورتی که در این
 در این سینه از آن صورتی که در این
 که از آن سینه زنده است و در این سینه
 این کارها تمام غراب است که در این
 تر با بنفشه دو برابر است در این سینه
 یک حال داریم غیر آنکه آنها از یکدیگر
 دانند را میسر از آنکه را در صورتی که
 در این سینه از آن صورتی که در این
 که از آن سینه زنده است و در این سینه



نامه دهخدا به معاضد السلطنه در بیان وضع سخت زندگی خود در پاریس

«جناب مخبر السلطنه چند روز است به پاریس تشریف
 آورده دو دفعه ملاقات کرده ایم جبرامیل است که همه آقایان
 هر که در هر جاست در پاریس جمع شده قراری به اتفاق بعنوان
 قومیته داده شود که همه کس در یک خطیر نمایند. عمده مقصود
 ایشان گویند در صلح است که باز باید صلح کرد و بامولانا
 به کنار آمد. عتیقه آقای مخبر السلطنه برین است که شاه
 مجبورا مجلس را خواهد داد اما حرف در سر مجلس است که
 چطور مجلس خواهد بود... باری بنده از کنه قصد مشارالیه
 چیزی نفهمیده ام...»
 شاید مجلسی که می خواست بدهد ازین قبیل بود که معاضد
 السلطنه در نامه پنجم ژانویه خود به دوستان ایوردون نوشته است:
 «شاه تکلیف کرده که مشروطه می دهیم به چهار شرط.
 یکی آنکه روزنامه ها آزاد نباشند دیگر اینکه انجمن ابد
 نباشد. سیم مجلس شورای ملی علنی نباشد. چهارم اینکه نصف
 و کلا را دولت انتخاب نماید. خیلی مضحک است!»
 ادامه دارد

اغلب ایرانیانی که در ذی القعدة ۱۳۲۶ (دسامبر ۱۹۰۸) در
 پاریس بودند، در قبال اعمال محمدعلی شاه راه ممانعت و
 مصالحه می جستند. بیشتر آنها به قول دهخدا کسانی بودند
 که وزارت کرده بودند و ریاست، برده بودند و خورده بودند.
 از نامه نهم ژانویه معاضد السلطنه به دهخدا که نوشته است
 «این عتیقه جنابعالی صحیح است، ما باید با مردمان فعله
 و عمله و مزدور کار کنیم. اشخاصی که خیال وزارت و صدارت
 دارند ممکن نیست با ما هم مسلک بشوند و بنایت خالص کار
 بکنند.»
 خوب معلوم است که دهخدا برای مبارزه اتکاء به طبقه
 کارگر و عامه مردم را لازم می دانسته است و متفقاً معتقد بوده اند
 که به وزارت و صدارت کردگان نمی توان اعتماد کرد.
 درین وقت مخبر السلطنه هم از برلین آمده و به جمع
 پاریسیها ملحق شده بود. میرزا آقا فرشچی در نامه ۱۷ دسامبر
 ذهن مقیمان ایوردون را از مقاصد مخبر السلطنه اینطور روشن
 می کند: